

در غربت ادبیات معاصر بویژه شعر نو حرف و حدیث ناگفته بسیار است. گرچه وضعیت داستان و رمان نیز به از شعر نو نیست، اما اقبال عمومی در مطالعه داستان و بخصوص رمان، تا حدودی بی توجهی انانی را که باید توجه کنند کم رنگ تر کرده است.

همه نیک می دانیم که شعر مقوله‌ای نیست که بتوان بدون توجیه و تفسیر و تبیین اصول آن، پی به تمام زوایا و نهانخانه آن برد. شعر و از جمله شعر نو را باید شکافت، باید روشن کرد و در اختیار جویندگانش قرار داد. متأسفانه در عرض صد سال اخیر جز معدودی از کارهای مرحوم اخوان ثالث و یکی دو تن دیگر در راه تبیین قواعد و ارائه راهکارهای عملی برای ورود و غور در شعر نو و تشریح عناصر سازنده آن کار چندانی صورت نگرفته است. به قول دکتر انزابی نژاد: «دیری است که دانشجویان رشته ادبیات فارسی از خود - و اگر جسارتی بکنند از استادان خود می پرسند: چرا برای صد سال ادبیات زنده اخیر - نظماً و نثرأ - دو ساعت پیش بینی کرده‌اند؟ آیا صد سال شعر امروز فارسی، برابر نیم فرخی سیستانی است؟ آیا صد سال نثر گران سنگ اخیر هم سنگ نیم مرصادالعباد است؟!»^۱

نگارنده مقاله حاضر، خود به عنوان کسی که سالها پیش در یکی از همین کلاسها، دانشجو بوده، شاهد

زنده‌ای است که کاش همان دو ساعت ادبیات معاصر نیز جدی و علمی برگزار می شد. در کلاسی که من بودم این واحد درسی از حد ملک الشعرا بهار و ایرج میرزا و عارف قزوینی تجاوز نکرد، آنهم در سطح تاریخ ادبیات و ذکر حوادث زندگی آنها. گویا به عقیده برخی منظور از ادبیات معاصر، ادبیات معاصر قدیم است یعنی ادبیات بعد از جامی نه ادبیات بعد از نیما.

در مدارس گذشته هر معلمی که کسر برنامه می آورد، مصلحت بر آن بود که به کلاس «انشا» برود حال فرقی نمی کرد که معلم ورزش بود یا معلم جغرافی. در برخی از دانشگاههای امروز ما هر مدرسی که برنامه اش با فرخی و عنصری و ناصر خسرو تکمیل نشد باید ادبیات معاصر و نقد ادبی و تاریخ ادبیات تدریس کند.

کتاب مورد بحث از چند بخش تشکیل شده است: ۱- مقدمه‌های ۴۰ صفحه‌ای در مورد عواملی که باعث پیدایش ادبیات معاصر شد و در واقع مروری بر گذشته است.

۲- متن اصلی کتاب: روش نویسنده در این بخش آن است که ابتدا زندگینامه شاعر و سپس شعر او را بررسی کرده و نمونه‌هایی از شعر او را ارائه داده است.

۳- برآمد: در واقع خلاصه آنچه در کتاب گفته شده است. و اما کاستی‌های کتاب:

پیش از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که عنوان «نگاهی به شعر معاصر فارسی (ادبیات معاصر)» بر روی جلد کتاب جای بحث دارد. ترکیب ادبیات معاصر بطور کلی زائد است زیرا ادبیات اعم از شعر است. ثانیاً نویسنده به شعر فارسی معاصر نگاهی نداشته‌اند و بهتر بود که با نام تاریخ ادبیات شعر معاصر آن را به خواننده معرفی می کردند. در بخش نخست کتاب یعنی مروری بر گذشته، نویسنده چیز تازه‌ای به اندوخته‌های خواننده

نمی افزاید. مرحوم آراین پور در کتاب ارزشمند «از صبا تا نیما» و دیگران آن را بطور مبسوط آورده‌اند. نویسنده در این بخش گام به گام به شیوه آراین پور رفته و گاه مطالب کاملاً شبیه هم می شود. نمونه‌هایی از این شباهت‌ها: نخستین جمله از صبا تا نیما چنین است: «خاندان صفوی که به زور شمشیر شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ ه. ق. تأسیس یافته بود، پس از دویست و چهل سال پادشاهی منقرض شد. نادر فرزند گمنام یکی از افراد قبیله ترک نژاد افشار... در سال ۱۱۴۸ رسماً به تخت نشست. این مرد بزرگ... در نتیجه غرور و جنون و بیرحمی در سال ۱۱۶۰ به دست سران ایرانی کشته شد.» (ص ۲)

دکتر صبور در نخستین جمله کتاب بعد از مقدمه: «پادشاهی خاندان صفوی از سال ۹۰۷ ه. ق. آغاز و پس از دویست و چهل سال پایان گرفت. پس از صفویه «نادرشاه» فرزند ترک نژاد خاندان افشار در سال ۱۱۴۸ ه. ق. به پادشاهی ایران دست یافت و سرانجام در نتیجه غرور و جنون بیرحمی در سال ۱۱۶۰ به دست یکی از سرداران خویش کشته شد.» (ص ۲۲)

آنگاه هر دو کتاب قدم به عصر زندیه می گذارند و هر دو به نقل جمله‌ای از کنسول فرانسو در بصره می پردازند که آنچه در دوره زندیه بر ایران می گذشت «به قدری برای بشر دردناک است که حیف است در تاریخ ضبط نگردد». و هر دو نویسنده به کتاب تاریخ زندیه اثر دکتر هادی هدایتی ارجاع می دهند. (آراین پور ص ۲ - صبور ص ۲۲)

سپس آراین پور در بخش دیگری به بحثی با عنوان «اشعار دوره صفوی» و آقای دکتر صبور با عنوان «شعر در دوران صفوی» می پردازند و هر دو در ابتدای شعر این دوره به ابیاتی از ملک الشعرا استناد می کنند و هر دو بدون مأخذ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حسین جعفری

در غربت ادبیات معاصر

شعر پرمضمون ولی نادلفریب... (آرین پور، ص ۹ - صبور ص ۲۴) و بعد هر دو در بیان دوره فترت عهد نادری به جمله‌ای از ملک‌الشعرا روی آورده‌اند که «نادرشاه به شعر و شعرا اعتنایی نداشت و شعرا هم به او اعتنایی نداشتند» (آرین پور، ص ۱۳ - صبور ص ۲۶) و هر دو مستقیماً به شماره‌ای از مجله ارمغان رجوع می‌دهند. هر دو کتاب به پیشقدمان نهضت بازگشت ادبی پرداخته‌اند و هر دو کتاب به نقل عبارتی از اخوان ثالث روی آورده‌اند که «نهضت بازگشت به سان کودتایی بود برای ساقط کردن سلطنت انحصاری دودمان سبک‌هندی...» (آرین پور ص ۱۹ - صبور ص ۲۸) و باز هر دو به مقاله «نیما مردی بود مردستان» مجله اندیشه و هنر ارجاع داده‌اند. آنگاه هر دو نویسنده بیداری ایرانیان را تشریح می‌کنند و جنگ‌های ایران و روس، چاپ و چاپخانه و روزنامه‌نگاری و تأسیس دارالفنون را از عوامل آن شمرده‌اند.

آقای صبور می‌نویسند: «میرزا صالح شیرازی... نخستین دستگاه چاپ را با بهای گزاف تهیه کرده در ایران نصب و میرزا جعفر تبریزی همسفر لندن خود را به مدیریت آن گماشت.» (ص ۳۴)

آرین پور به نقل از مجتبی مینوی: «بعید نیست که میرزاصالح همان میرزا جعفر مهندس همسفر خود را به اداره چاپخانه گماشته باشد.» (ص ۲۳۰)

در کتاب از صبا تا نیما: «نخستین روزنامه فارسی: قدیمترین سندی که راجع به نخستین روزنامه فارسی در دست داریم اعلامنامه‌ای است از طرف دولت «به جهت استحضار ساکنین ممالک محروسه ایران قلمی و تذکره شد.» (ص ۲۲۵) در کتاب بر کران بیکران: «نخستین روزنامه فارسی اعلامنامه‌ای بود با عنوان

این روند تا پایان مقدمه ادامه می‌یابد و از اینگونه شواهد می‌توان نمونه‌های بسیاری ارائه کرد که برای جلوگیری از اطناب به همین مقدار اکتفا می‌کنم. امیدوارم همه این شباهت‌ها اتفاقی بوده باشد! در مورد متن اصلی کتاب گفتنی‌های بسیاری است که تنها به موارد زیر اشاره می‌کنم.

□ دکتر صبور در مقدمه کتاب به تذکره‌های قدیمی ایراد گرفته‌اند که ارزش علمی ندارند و نقد ادبی نمی‌دانسته‌اند و «به گونه‌ای مبالغه‌آمیز کم و بیش سراینده‌گان و آثارشان را به شیرین سخنی ستوده و... چنان که هر پژوهنده‌یی در آن‌ها می‌نگریست همه را شاعر و استاد بی نظیر می‌یافت.» (ص ۱۴)

خود ایشان نیز در کتاب بر کران بیکران به همین شیوه عمل کرده‌اند به چند نمونه از خیل موارد بسیار دقت فرمایید: «ادیب الممالک قصیده‌سرایی زبان‌آور و در این فن از مفاخر شاعران دوره مشروطیت است که چیرگی او بر فنون ادب و تاریخ و...» (ص ۶۳)

«بدون هیچ دودلی در مجموع شهریار یکی از سخن‌سرایان نامبردار و از غزلسرایان طراز نخست معاصر است.» (ص ۲۵۱)

«سید کریم امیری فیروزکوهی نیز یکی از بزرگترین و نامورترین شاعران و غزلسرایان نیمه دوم قرن معاصر است.» (ص ۲۸۷)

«دکتر مهدی حمیدی شیرازی بی‌گمان یکی از نام‌آورترین و گردان شعر فارسی به ویژه در قرن معاصر است.» (ص ۳۲۹)

«عمادالدین حسن برقی خراسانی... از غزلسرایان و شاعران بنام معاصر است.» (ص ۳۵۷)

«بی‌گمان امروز سایه در میان سراینده‌گان شعر آزاد از معتبرترین و در میان غزلسرایان از نام‌آوران و

برجستگان شعر معاصر و حتی چندین قرن اخیر است.» (ص ۴۱۷)

«اکنون سخن از مردی است [دهخدا] که به حق یکی از دو نماینده راستین ادبیات دوران انقلاب و از نام‌آورترین چهره‌های درخشان ادبیات معاصر است.» (ص ۸۵)

«محمدتقی بهار نیز یکی از درخشان‌ترین چهره‌های شعر و نثر و از افتخارهای ادبیات معاصر است.» (ص ۱۰۴)

«بی‌گمان شیوه اندیشه و زبان شعر لاهوتی چنان است که باید او را به عنوان شاعری توانا در ادبیات معاصر یاد کرد.» (ص ۱۲۳)

«اکنون سخن از بانوی شاعری است که او [فروغ فرخزاد] نیز از چهره‌های درخشان شعر فارسی معاصر است.» (ص ۴۵۸)

«او [رشید یاسمی] محقق ارجمند و ادیب و شاعر و نویسنده‌یی فرزانه بود.» (ص ۲۲۶)

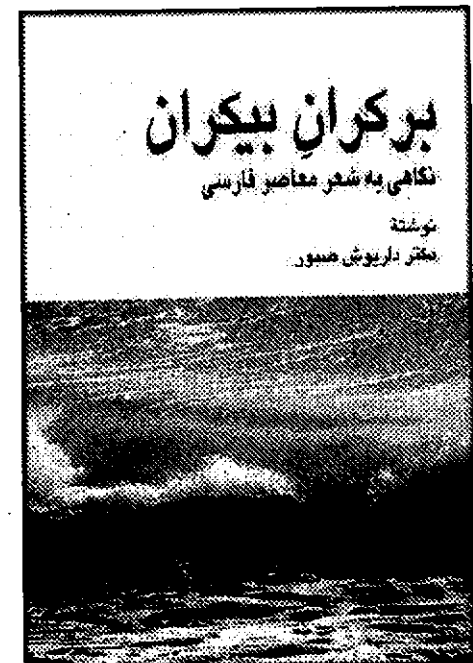
«از نظر زبان روان و گویا وی را [فرخی یزدی] یکی از شاعران توانای ملی در نیمه نخست قرن چهاردهم می‌توان دانست.» (ص ۱۳۰) و...

□ در ذکر تاریخ زندگینامه‌ها و چاپ آثار بی‌دقتی‌های فراوانی دیده می‌شود که تنها به مورد شهریار اشاره می‌شود. ایشان نوشته‌اند:

«سیدمحمدحسین بهجت تبریزی، در ۱۲۸۳ ش در تبریز زاده شد. پدرش... بود. این شاعر بنام و پرآوازه در ابتدا «بهجت» تخلص می‌کرد ولی بعد تخلص «شهریار» را با تفال از دیوان خواجه شیراز برگزید.

شهریار تحصیلات مقدماتی خود را با خواندن نصاب و گلستان در مکتب‌خانه آن روستاها و نزد پدر خویش آغاز کرد... تحصیلات متوسطه را در دبیرستان‌های «متحده و فیوضات» تبریز پس از آن در دارالفنون به

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



اولاً: «به تصریح مکرر شهریار تولد او در ۱۲۸۵ شمسی بود ولی شناسنامه‌اش را با تاریخ تولد ۱۲۸۳ گرفته‌اند»^۲

ثانیاً: چگونه است که انتخاب تخلص و تفاعل به دیوان حافظ قبل از تحصیلات مقدماتی او صورت گرفته؟

ثالثاً: کدام روستاها؟ نویسنده فرموده‌اند که در تبریز به دنیا آمد و در مکتب‌خانه آن روستاها درس خواند. درحالی که هیچ نامی از روستایی در نوشته ایشان نیست. و بالاخره اینکه «متحد و فیوضات» مدارس متوسطه نبوده است. شهریار سیکل اول را در نخستین دبیرستان متوسطه تبریز که بعدها به نام دبیرستان فردوسی مشهور شد گذراند و برای گذراندن سیکل دوم راهی دارالفنون شد.

نوشته‌اند: «پس از بازگشت از خراسان به تهران، شهریار وارد خدمت بانک کشاورزی شد و در سال ۱۳۱۶ ش. پدرش را از دست داد.» (ص ۲۵۰) فوت پدر شهریار در ۲۳ رمضان ۱۳۱۳ بوده است یعنی زمانی که هنوز شهریار در مشهد بوده است.

نوشته‌اند: «دوستانش در سال ۱۳۰۸ مجموعه‌ای از اشعار او را به وسیله کتابخانه خیام چاپ کردند و «ملک‌الشعراى بهار، سعید نفیسی و پژمان بختیاری، بر آن مقدمه نوشتند.» (ص ۲۵۰) این کتاب در ۱۳۱۰ چاپ شده و خود نویسنده در ص ۲۵۳ در میان آثار شهریار آن را با تاریخ ۱۳۱۰ آورده است.

در میان آثار شهریار سال چاپ «روح پروانه» را ۱۳۱۰ آورده‌اند که ۱۳۰۹ صحیح است.

نوشته‌اند: «مکتب شهریار، ج ۱، ۱۳۳۲، ج ۲، ۱۳۳۸، ج ۳، ۱۳۳۵، ج ۴، ۱۳۳۶ ش. تهران» (ص ۲۵۳) مکتب شهریار عنوانی است که تنها به جلد سوم دیوان شهریار داده شده است و اطلاق آن به جلدهای دیگر

اشتباهی دیگر.

□ در ذکر آثار شاعران متحدالشکل عمل نشده است. در مقابل برخی آثار سال نشر آنها ذکر شده و در برخی دیگر نیامده است. در میان آثار هوشنگ ایتهاج از کتاب‌هایی نام برده‌اند که این آثار هنوز منتشر نشده‌اند و تنها در پایان کتاب «آینه در آینه» قول انتشار آنها داده شده است و ایشان به این مطلب دقتی نکرده‌اند. مانند: هنرگام زمان و بانگ نی. در میان آثار دکتر خانلری هیچ کتاب شعری از ایشان نام نبرده‌اند، همه آثار گفته شده آثار تحقیقی و علمی خانلری است. در حالیکه در این کتاب افراد از جنبه شاعری مورد بررسی هستند نه از جنبه‌های دیگر و ایشان که در پاورقی کتاب به شاگردی استاد خانلری افتخار کرده‌اند و نوشته‌اند: «بسیاری از استادان امروز دانشگاه‌های کشور از دست‌پروردگان و تربیت‌یافتگان او هستند.» (ص ۳۰۷) باید بهتر می‌دانستند که استادشان دفتر شعری با عنوان «ماه در مرداب» نیز دارد.

□ دکتر صبور از نام و یاد هر که نیز چشم‌پوشی کند، نمی‌تواند و نباید از توضیح درباره‌ی شاعرانی چون منوچهر آتشی، نادر نادرپور، م. آزاد، مفتون امینی و مهرداد اوستا طفره رود و تأثیر آنان را در ادبیات معاصر انکار کند. ایشان در کتاب خود چنان رفتار کرده‌اند که گویا اصلاً کسانی مثل آتشی، نادرپور و مفتون وجود ندارند. مؤلف در مقدمه ملاک‌گزینش شاعران را شهرت و محبوبیت آنان در میان مردم بیان کرده است درحالیکه خوانندگان باید قضاوت کنند که در ادبیات معاصر و بررسی آن باید به افراد فوق‌الذکر اولویت داد یا به دکتر خانلری و مصفا و پروین دولت‌آبادی؟

علاوه از این ایشان در پایان کتاب برای آن که کسی گله‌مند نباشد فهرستی از شعرای دیگر نیز آورده که اغلب یاران جلسات شعرخوانی ایشان است و شاعران زیر را کاملاً از قلم انداخته‌اند: احمدرضا

احمدی، منصور اوجی، باباچاهی، بیژن جلالی، محمد حقوقی، نصرت رحمانی، یدالله رویایی، محمد زهری، محمدعلی سپانلو، اسماعیل شاه‌رودی، سیاوش کسرای، جواد مجابی، علی موسوی گرمارودی، منوچهری نیستانی، حمید مصدق و...

□ دکتر صبور گاه در انتخاب و گزینش اشعار شاعری از کتابی استفاده کرده که خود کتاب گزیده است و ایشان به عنوان یک محقق زحمت دیدن تمام آثار شاعر را به خود نداده‌اند. به عنوان نمونه تمام گزینش‌های ایشان از شعر هوشنگ ایتهاج از کتاب «آینه در آینه» اثر دکتر شفیعی کدکنی است و چیزی خارج از آن وجود ندارد. یا گزینش «افسانه» نیما را از کتاب «روشن تر از خاموشی» اثر مرتضی کاخی نقل کرده‌اند!

□ مؤلف در توصیف هر شاعر بعد از ذکر زندگینامه، در بخشی دیگر با عنوان شعر فلانی بر آن است که به نقد ادبی آثار شاعر مذکور - که درواقع کار هر تاریخ ادبیات‌نویس زبردستی است - اقدام کند، ولی در این شیوه نیز موفقیتی ندارد؛ زیرا اغلب به تعریف و توصیفات کلی می‌پردازد که نظایرش را مشاهده کردید و عباراتی کلیشه‌ای و مبهم نظیر زبان گویا، لطف تخیل، ظرافت اندیشه، پاکی عواطف، صداقت فطری، واژگان صیقل‌خورده، زبان روشن و... را کم و بیش برای تمام شاعران تکرار می‌کند بدون اینکه دلیل یا نمونه‌هایی برای گفته خود بیاورد. در توصیف شعر خانلری به جای نقد شعر او مأخذ و دلیل سروده شدن شعر «عقاب» را مفصلاً آورده‌اند و صفحه‌ای به آن اختصاص داده‌اند.

علاوه از این شیوه نویسنده در این بخش از کتاب آن است که خود را موظف کرده‌اند که برای هر شاعری توصیفات بلندبالایی از کتاب‌های دیگر بیاورند که در این میان سهم «چشمه روشن»، «از صبا تا نیما» و «روشن تر از خاموشی» از همه بیشتر است. به عنوان نمونه از چشمه روشن در بیش از ۲۰ مورد استفاده

کرده‌اند که اگر آنها را جمع‌آوری کنی خود کتابچه مفصلی می‌شود.^۴

□ ضعف در نقد و تحلیل ادبی و ضعف نویسندگی مؤلف محترم دو نقص بزرگ کتاب هستند. گاه چنان در پیچ و خم الفاظ گرفتار می‌شوند که خواننده چیزی از مقصود ایشان در نمی‌یابد: «در مجموع شیوه موفقیت‌آمیز او [هوشنگ ابتهاج] در بیان عواطف و تخیلات شاعرانه او را به تناسب و اعتدال محتوی و قالب غزل و نزدیک ساختن زبان او به زبان خواجه شیراز یاری کرده است.» (ص ۴۱۷) در عبارتی دیگر برای همین شاعر می‌نویسند: «سایه نیز در حالی که پیروی از شیوه شاعران گذشته را پیش رو داشت رفته رفته با روشن‌بینی پسندیده‌ای، زیرکانه و گهگاه شیوه شعر آزاد را تجربه کرد.» (ص ۴۱۵) آیا شاعر در تجربه شعر آزاد زیرکی به خرج داده یا در گهگاه بودن این کار؟ غیر از این، سایه چند مجموعه شعر آزاد دارد. و یا: «او [دکتر مصفا] تنها به استادی دانشگاه کفایت نکرد و با پژوهش بر دوام او در متون نظم و نثر و آثار بزرگان شعر و نثر فارسی مایه شد که از او آثاری ارجمند و مفید در دسترس دانشجویان و پژوهندگان ادب فارسی قرار گیرد.» (ص ۴۲۶) علاوه از ضعف تألیفی که در عبارت بالا می‌بینید، ضمیر دوم «او» چه نقشی در جمله دارد؟ ثانیاً مگر استادی ادبیات فارسی دانشگاه کاری غیر از «پژوهش بر دوام در متون نظم و نثر و آثار بزرگان شعر و نثر فارسی» است که شاعر مذکور به آن کفایت نکرده است.

نویسنده کتاب به خاطر ارادت به دکتر مصفا می‌نویسند: «هیچ‌گونه لغزشی در آن [قصاید ایشان] راه ندارد.» (ص ۴۲۷) در بیتی از نخستین اشعاری که از دکتر مصفا آورده‌اند، می‌خوانیم:

با همه بینائیم به گردش گیتی

گیتی بی دیده‌ی صریح مرا کشت

دکتر صبور باید بهتر می‌دانستند که صریح همان بی دیده است و از نظر ادبی حشو قبیح و برای شاعر لغزش می‌نویسند: «گسترش دانش و چیرگی دکتر خانلری به علوم ادبی و زبان فارسی، همچنین پایان‌نامه دکتری او می‌تواند یک آگاهی کلی از بافت شعری او به دست دهد.» (ص ۳۰۸) خوانندگان این مقاله باید قضاوت کنند که از خواندن این عبارت نویسنده چه آگاهی از بافت شعری خانلری به دست آوردند؟ و در ادامه این جمله، عبارتی آورده‌اند که آغاز و پایان جمله هماهنگ و متناسب نیست: «او با آن که در سرودن شعر، ارکان عروضی را همواره و در همه جا رعایت می‌کرد، سروده‌هایش از نظر تنوع و تازگی شکل و مضمون، ویژگی خاص خود را دارد.» (ص همان)

و در ادامه به همان کلی‌گویی‌های خود می‌پردازند که «لطف تخیل، زبان شسته و استوار، پیوند زیبا و دلنشین اجزای سخن... از امتیازهای شعر خانلری است.» (همان)

کاش حداقل برای دانشجویان خود توضیح می‌دادند که «لطف تخیل و زبان شسته» یعنی چه؟ شعر باید دارای چه ویژگی باشد که اصطلاح لطف تخیل را به کار برد که ایشان همه شاعران را به این صفت مفتخر کرده‌اند؟ در مورد فریدون مشیری نوشته‌اند: «در سال ۱۳۳۳ با یکی از دانشجویان رشته نقاشی دانشگاه تهران از دواج و دارای دختر و پسری شد که هر دو در رشته مهندسی معماری تحصیلات خود را به پایان بردند.» (ص ۳۶۸) بدین ترتیب وارد حوزه خصوصی شاعر شده‌اند و اگر این کار درست بود باید در مورد شاعران دیگر نیز عمل کرد. درحالیکه دانستن رشته تحصیلی دختر و پسر شاعری به درد هیچ خواننده‌ای نمی‌خورد.

نویسنده تنها کاری که در کل کتاب کرده‌اند، مخالفت سرسختانه با «افسانه» نیما است و این که:

«تعمیم آن به عنوان یک شاهکار ادبی نادرست است.» (ص ۱۶۴) ایشان به جای آوردن دلایل منطقی در ضعف افسانه، صفحه‌ای مفصل در بیان اهمیت نقد صحیح و جرأت شنیدن حرف راست پرداخته‌اند.

و باز در مورد افسانه می‌نویسند: «چگونه می‌توان پذیرفت مضمون اثری زیاد پخته و خالی از عیب نباشد و در میان آن نیز سکتها و سستی‌های تاریک و نامالایم وجود داشته باشد. ولی به داشتن تعبیر بکر و تازه و بی‌سابقه و بی‌نظیری در نوع خود توصیف شود؟» (ص ۱۶۹) کاش نمونه‌هایی از سکتها و سستی‌های تاریک و نامالایم از افسانه را نشان می‌دادند تا ببینیم سستی تاریک و نامالایم یعنی چه؟

و در پایان کتاب «آخرین اثر او [نیما] در این سال‌ها به نام «افسانه» با آن که از بافت استوار و توانایی زبان و حسن پیوند بهره‌چندانی نداشت، به سبب شیوه گفت و گویی که در آن به کار رفته بود، توجه گروهی از بازماندگان نوجویان را به خود جلب کرد و چنان که طبیعت برخورد جامعه جوان است که هر چیز تازه‌ای را بی آن که درباره آن ببینند و آن را ارزیابی کنند، آن چنان که درباره این اثر که با همه سستی پیوند و لغزش‌های دستوری، نوآوری‌های آن را بارها در اشعار دهخدا، لاهوتی، عشقی و حتی نوگرایان افراطی پیش از او دیده بودند، به هیاهو پرداختند که آن را «مانیفست شعر نو» و سراینده آن را «شاعر افسانه» نامیدند. (ص ۵۰۳)

به گمانم سستی پیوند و لغزش‌های دستوری «افسانه» بسیار کمتر از سستی پیوند همین عبارت بالا و لغزش‌های نویسنده محترم در کتاب بر کران بیکران است. در همین عبارت بالا، سر و ته عبارت روشن نیست. بعد از جمله «آن را ارزیابی کنند» جمله‌ای کامل افتاده است. علاوه از این مگر شیوه گفت و گو شیوه‌ای مانع و جامع است که گروهی از بازماندگان نوجویان را به



خود جلب کند؟

نوشته‌اند که نیما را بعد از مرگ «به زادگاهش بردند و روز بعد خاک‌ها را بر جسد کوچکی می‌ریختند...» (ص ۱۶۱)

اشتباه کاملاً فاحشی است. نیما در تهران مدفون بود تا اینکه چندی پیش به همت آقای دکتر مهاجرانی و طبق وصیت مرحوم، جسدش را پس از سالها به یوش منتقل کردند.

در عبارت زیر دو کژتابی وجود دارد: «گرچه بهار با توفیق کامل در همه گونه‌های شعر طبع آزمایی کرده، ولی در آن‌ها چون در قصیده موفق نبوده است، برای مثال در غزل چون غزلسرایان به نام ندرخشیده.» (ص ۱۱۱) می‌توان چنین برداشت کرد که بهار همچنان که در قصیده موفق نبود، در همه گونه‌های شعر نیز موفق نبوده است و یا همچنان که غزلسرایان به نام ندرخشیده‌اند، بهار نیز ندرخشیده است.

از این عبارت ایشان نیز چیزی دستگیرم نشد: «او [بهار] در شعر موافق مشروط تجدد و نوآوری است تا جایی که این گرایش از اعتبار سخن نکاهد و آن را سست و بی‌مقدار و فرودست نسازد.» (ص ۱۱۱) در مورد همین شاعر نوشته‌اند: «بهترین نقد سخن بهار از خواندن آثار او برداشت و تشخیص می‌شود آن سخن دراز دامنی که حق او را بگزارد و درخور حوصله این مختصر باشد میسر نیست که در این رهگذر دفترها باید پرداخت.» (ص ۱۱۱) مگر بدون خواندن شعر کسی می‌توان آن را نقد کرد؟ ثانیاً کاش به جای دفترهایی که باید پرداخت تنها یک صفحه نقد علمی می‌پرداختند و به کلی‌گویی‌هایی مانند «قهرمان قصیده‌سرایی، قصیده‌سرای کم‌نظیر، با زبانی که نه پیچیده است و نه فرودست» متوسل نمی‌شدند زیرا برای خواننده مبهم است که شعر نه پیچیده و نه فرودست چه نوع شعری است و جایگاه چنین عبارتی در نقد ادبی کجاست؟ جایی نوشته‌اند: «ولی بر اثر رویداد یک پیش‌آمد غیرمنتظره شکست خورد.» (ص ۱۲۱) پیش‌آمد همان رویداد است و حشو.

در جایی دیگر: «پروین در گزینش شیوه شاعری با همه شاعران تفاوت دارد به گونه‌ای که به دشواری می‌توان میان روش او و دیگران وجه مشترکی یافت. سخن او از دست دیگری است و آدمی از شعر او برداشت و احساس دیگری دارد که چندی و چونی آن در تحلیل و تفسیر - با همه سادگی و بی‌پیرایگی که دارد - نمی‌گنجد.» (ص ۱۵۴) مگر شعر پروین اعتصامی چگونه است که استاد را اینگونه ناتوان کرده است؟ علاوه از این می‌توانستند با تعبیری مانند «سبک خاص

پروین» خود را از این همه اطناب خلاصی بخشند.

در مورد شعر مشیری می‌نویسند: «حال و هوایی عاطفی و نوایی غنایی و پنهانی دارد.» (ص ۳۸۸) نوای پنهانی چه نوع نوایی است؟ تعریف آن را باید در کجا جست؟

در ص ۳۹۸ می‌خوانیم: «مردمانی که از این نامالیامات و فشار خفقان و استبداد جانشان بر لب و کارشان به استخوان رسیده بود.» صحیح جمله آخر چنین است: کارد به استخوانشان رسیده بود.

در مورد سروده شدن افسانه نیما می‌نویسد: «گویی موریان‌های در تخت و عسای سلیمان افتاده بود تا جایگاه سلطنت شیوه کهن فارسی را آرام آرام فروریزد یا طوفانی خانمان برانداز می‌رفت تا کاخ استوار قرن‌ها شعر شکوهمند گذشته فارسی را از «باد و باران گزند برساند و به ویرانی کشاند.» (ص ۱۶۳) اولاً نویسنده از دو تشبیه کاملاً متضاد استفاده کرده است و خواننده نمی‌داند که بالاخره افسانه همانند موریان بوده یا همانند طوفانی خانمان برانداز. ثانیاً «از باد و باران گزند برساند» دیگر چه صیغه‌ای است؟ فعل «گزند رساندن» باید با حرف اضافه «با» به کار رود و «گزند دیدن» یا حرف اضافه «از». ثالثاً: به رغم جمله‌پردازی‌های شاعرانه نویسنده، هدف نیما اصلاً قزو ریختن جایگاه سلطنت شیوه کهن فارسی یا برانداختن کاخ استوار قرن‌ها شعر شکوهمند گذشته فارسی نبود. هدف او نجات شعر فارسی از اضمحلال و ریخته شدن و فروریختن بود.

در پاورقی ص ۱۱۳ «گرزه» در بیت زیر را «گرزه» خوانده و «مانند گرز» معنی کرده‌اند که کاملاً غلط است. بگریا چو از دهای گرز

بخروش چو شوزه شیر ارغند
گرزه با فتح اول نوعی مار افعی سم‌دار است.
نویسنده در یک جا از «چندی چونی» (ص ۱۳) و در جای دیگر از «چند و چونی» (ص ۱۵) و یک جا از «چندی و چونی» (ص ۱۷) استفاده کرده است!

□ در علائم نگارشی کتاب غلط‌های فراوانی دیده می‌شود. یقیناً ویرایشی بر روی آن صورت نگرفته است و اغلب کلمات به شیوه عربی حرکت‌گذاری شده‌اند که کاری کاملاً عبث است.

بعد از نام مشیری نوشته‌اند: «۱۳۰۵-؟» علامت سوال را باید زمانی به کار برند که تاریخ مرگ کسی را نمی‌دانند درحالیکه فریدون مشیری هنوز در قید حیات است و شاید نظر ایشان آن است که نمی‌دانند مشیری کی فوت خواهد کرد؟

در ص ۱۶۳ نوشته‌اند: «بحر مشاکل». این کلمه با

ضمّ درست است نه با فتح.

در ص ۱۲۰ «چاپ کلکته». در ص ۳۸۹ «چاپ دوم».

در تمام کتاب هیچ فعلی از ریشه «کن» نمی‌یابید که بدون ضمه آمده باشد مانند: «قبول کنند.» (ص ۳۷۷) □ نویسنده در انتخاب اشعار شاعران نیز کم‌ذوقی به خرج داده و اغلب اشعاری را برگزیده که به ذوق مردم کوچه و بازار خوش‌آیند است نه دانشجوی ادبیات و اهل ادب و بیشتر به درد خندانند می‌خورد. چون مقاله طولانی شده است تنها به یک مورد اشاره می‌کنم. نوشته‌اند: «ادیب الممالک قصیده‌سرایی زبان‌آور و در این فن از مفاخر شاعران دوره مشروطیت است.» (ص ۶۳) می‌بایست قصایدی انتخاب می‌کردند که مؤید سخنانشان بود. ولی اشعاری که از ایشان آورده‌اند شامل یک مسمط، دو قطعه و یک رباعی است. محتوای یکی از قطعات لاف‌زنی‌های گنجشکی در کنار همسرش است که من کاخ سلیمان را با نوک منقارم برمی‌دارم و به دریا می‌افکنم. روزی سلیمان گنجشک را به دست می‌آورد و دلیل گزاف‌گویی او را می‌پرسد. گنجشک می‌گوید:

بگفت خشمم مگیر ای ملک ز لغزش من
که پیش همسر خود لاف‌ها زدم به نهفت
چراکه لاف زدن کیمیای مرد بود
برای آن که کند جلوه در برابر جفت (ص ۶۵)
و در قطعه دیگری که انتخاب کرده‌اند:
مثل زنده خری را که زیر بار گران
ز پا فتاد و از خر خدای ناراضی است (ص ۶۶)
□ از آنجا که اثر مذکور کتابی درسی و آموزشی است، موارد یاد شده تنها در راستای یادآوری نارسایی‌های کتاب صورت گرفت. امید که در چاپ‌های بعدی مورد لحاظ قرار گیرد. در پایان زحمات نویسنده و تمام کسانی را که در ادبیات معاصر تلاش می‌کنند، سپاس می‌گزارم.

پی‌نوشتها:

- ۱- روزنامه خرداد، شماره دوم، یکشنبه ۵ آذر ۱۳۷۷
- ۲- تمام مواردی که از صبا تا نیما استفاده شده، از جلد اول، انتشارات زوار، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۲ است.
- ۳- به همین سادگی و زیبایی، یادنامه استاد شهریار، جمشید علیزاده، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴ [انتشار در ۱۳۷۶].
- بقیه اصلاحات در مورد تاریخ‌های مربوط به شهریار نیز از همین کتاب است و یقیناً صحیح‌تر و مؤلف محترم جناب دکتر صبور نیز می‌توانستند به این کتاب مراجعه کنند که تاریخ‌ها و آواز به دقت آمده است.
- ۴- و اگر نوشته‌های دیگران را نیز به آن بیفزاییم، تبدیل به کتابی می‌شود.